

معرفی و نقد کتاب:

تصحیف غرب‌زدگی در جستجوی هویت ملی

معرفی نویسنده

محمد بقایی که نام قلمش "ماکان" است، در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران تحصیل کرده و از دانشگاه "توا" ایالات متحده، دیپلم عالی زبان انگلیسی گرفته است. وی در دهه چهل با انتشار مقالات تحقیقی در زمینه‌های ادبی و فلسفی، در عرصه مطبوعات شناخته شد.

بقایی بیش از ۵۰ جلد کتاب در موضوعات گوناگون از جمله ادبیات فارسی، فلسفه، تاریخ و الهیات به رشته تحریر درآورده است. وی ۲۴ جلد کتاب در خصوص پیام‌ها و فلسفه علامه اقبال لاهوری دارد که یکی از تازه‌ترین آنها "میکده لاهور" در سال ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است.

این نویسنده صدها مقاله درخصوص ابعاد مختلف فلسفه اقبال در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسانده و در همایش‌های بین‌المللی بسیاری در خصوص این نامدار فلسفه (اقبال) شرکت داشته است. همچنین در همایش بین‌المللی اقبال که توسط فرهنگستان اقبال، در سال ۲۰۰۳، در لاهور برگزار شد، لوح طلایی افتخار جمهوری پاکستان را کسب کرد. بقایی شخصیت آشنای محافل فرهنگی پاکستان از "ژنرال مشرف" رئیس جمهور پاکستان، نشان درجه اول فرهنگی دولت پاکستان را تحت عنوان "تمغه امتیاز" دریافت داشته است.

معرفی کتاب

کتاب تصحیف غرب‌زدگی در سال ۱۳۸۵، توسط انتشارات نامک با شمارگان ۲۷۵۰ نسخه در تهران منتشر شد. نویسنده در دو بخش مجزای کتاب، به تفصیل درخصوص نوروز و آئین‌های آن و نیز غرب و غرب‌اندیشی، تعلقات ملی و دغدغه‌های ذهنی، نظام‌های آرمانی، تفکر و اندیشه‌های اقبال لاهوری مطالبی آورده است.



محتوای کتاب

کتاب در قالب ۱۴ مقاله و یک نقد کتاب به انضمام پیشگفتار در ۳۲۰ صفحه تنظیم شده که مضمون مشترک آنها مسائل فرهنگی چند دهه اخیر است و نویسنده درصدد برآمد در این مقالات، عوامل مخرب و عناصر سازنده هویت ملی را تحلیل کند. از همین رو به برخی از تضادهای موجود در زمینه‌های فرهنگی اشارات مبسوطی داشته است.

در این نوشتار، هر مقاله را به تفکیک مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

«غرب‌شناسی و غرب‌اندیشی در ایران»، اولین مقاله محمد بقایی است که صفحات ۹۲-۱۳ کتاب را به خود اختصاص داده است. وی با تأملی در اصطلاح غرب‌شناسی، غرب را مفهومی ایدئولوژیک و نه جغرافیایی معرفی می‌کند (ص ۱۳) و غرب‌شناسی را، اصطلاحی مجعول و بی‌محتوا و فاقد مصداق خارجی می‌داند که معنای درستی از آن به ذهن نمی‌نشیند (ص ۱۴). وی می‌افزاید: «آنچه در کشورهای شرقی در مورد غرب انجام می‌گیرد، غرب‌شناسی نیست بلکه غرب‌اندیشی یا با اندکی تسامح غرب‌پژوهی است و همه آنان هم که خود را غرب‌شناس می‌خوانند و یا آنان را غرب‌شناس می‌دانند، در واقع پژوهندگان غرب‌اندیش‌اند» (ص ۱۷).

در صفحه ۲۷ کتاب می‌خوانیم: «شخصیت‌هایی نظیر سیدجمال از نخستین غرب‌اندیشانی هستند که شرق و غرب را در ترازوی عقل محض سنجیدند و از این سنجش که حال و روز اسفبار شرق بر آنان عیان شد فریاد و زاریشان از زمین به آسمان پر کشید».

در ادامه، به بی‌توجهی شرق به پیرامون خود که موجب تاخت و تاز و سلطه غرب در همه زمینه‌ها شد پرداخته و به این نکته می‌رسد که عصیان در برابر تحجر سبب شد تا برخی پا را از این فراتر نهاده و خواستار رواج بدون قید و شرط تمدن غرب و سرسپردن به آداب و رسوم، تربیت، علوم، تکنولوژی و زندگی فرنگستان شوند. وی اوج این تفکر را گفته معروف تقی‌زاده می‌داند و به نادیده گرفته شدن هویت ملی از این سوی نظر دارد. همچنین می‌افزاید: «نگاه کاملاً منکرانه‌ای که به تقی‌زاده شد، در واقع نگاهی کاملاً تجددستیزانه بود، وگرنه او نه خادم غرب بود و نه عاری از غیرت و وطن‌دوستی».

به زعم نویسنده، تقی‌زاده برای محتوای فرهنگ ایرانی، در پی ساختاری امروزی بود و می‌خواست برای مظلوفی که آن را خوب می‌شناخت، ظرفی مطلوب و امروزی فراهم آورد؛ منتها این مفهوم را به دلیل اندوه عمیقی که از نابسامانی‌های بی‌حد و حصر وطن خویش در دل داشت، یکباره بدون تأمل زیاد و تشخیص بین ضروریات درجه اول، تمدن و عوارض ظاهری آن بیان نمود.



نویسنده اشاره نمی‌کند که شخصیت تقی‌زاده از سه جنبه قابل توجه است: نخست اینکه وی مدافع غربی‌شدن ایران در تمام ابعاد و به تأسی از نظریه میرزا ملکم‌خان بود. علاوه براین، وی استاد لژ ماسونی و به دنبال اندیشه‌های جهان‌وطنی بود و این مسأله اجازه اندیشیدن به هویت ملی را به او نمی‌داد. در نهایت، وی سیاست‌مداری غرب‌گرا در حوزه عمل و اندیشه در دوران مشروطه و بعد آن بود.

برخی متفکران، تحت عنوان بهترین روش غرب‌ستیزی، تجهیز به همان ابزار غرب همراه با حفظ هویت ملی را راهکاری برای مقابله با فرهنگ مهاجم و حفظ فرهنگ خودی می‌دانند.

به نظر نویسنده، شرق از آغاز به همه پدیده‌های تمدن غرب پشت کرد ولی سرانجام به سبب احتیاج مبرمی که بدان پیدا کرد، با صرف هزینه‌های بیشتر فرهنگی و مادی، تن به پذیرش‌شان داد. نویسنده در این مقاله، عامل تزلزل فکری در بین جوامع شرقی را جستجو می‌کند و می‌نویسد: «غرب‌اندیشان بخصوص اصلاح‌گران دینی از صدوپنجاه سال پیش با تأمل در فرهنگ و تمدن غرب دریافتند که پیشرفت و حاکمیت غرب از زمانی آغاز شده که نگرشی تازه در افکار منتسب به دین آغاز گردید و منطق ارسطویی از اعتبار افتاد» (ص ۸۶). غرب از زمانی گام در طریق پیشرفت نهاد که خود را از معضل افکار و باورهای دست و پاگیر، رهائی بخشید. از منظر نویسنده، یکی از مهمترین راه‌های نجات شرق، ارتقاء سطح فرهنگ جمعی است.

بخشی از این مقاله، به نقد دیدگاه‌های جلال آل‌احمد اختصاص دارد. نویسنده اندیشه‌های وی را روستایی و ساده می‌پندارد و او را نافی تمدن غرب می‌شمارد. بقایب از رساله غرب‌زدگی جلال سخن نمی‌گوید؛ اما تضادهای فکری او را موکداً یادآور می‌شود و ریشه این تضاد را در جریان روشنفکری کشور می‌داند.

در اینجا، نویسنده به روح رسالت و هدف جلال توجه ننموده و وی را که جامعه‌شناسی آگاه به عصر و زمان خود و تاریخ‌دانی با اندیشه‌های جهانی بود، روستایی و ساده قلمداد می‌کند.

در مقاله دوم با عنوان «دین و اصل عدم قطعیت» (صص ۱۰۶-۹۳)، نویسنده با طرح اصل مکمل در فیزیک، به عدم قطعیت مشاهدات و نهایتاً اصل عدم قطعیت می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که قوانین اعم از طبیعی و موضوعه، بدون وجود عینیات معنا ندارند (ص ۹۷). بنابراین، قوانین و بالمآل ارزش‌ها نیز تابع این اصل می‌باشند. وی علل منسوخ‌شدن ادیان را در رویکرد آنها نسبت به واقعیت‌ها، عدم توجه به حقایق قابل اثبات با روش‌های علمی و جزمی‌گرایی در ارکان آنها می‌داند.



بقایای سپس به مسیحیت و فرق و اعتقادات آن پرداخته و به نقل از "وارن دیور" می‌نویسد: «نپذیرفتن این عقاید رسمی خللی به حقیقت اصلی و زیبایی دین مسیحیت وارد نمی‌سازد و سبب تضعیفشان نمی‌شود بلکه پیراستن دین از چنین افکاری که با عقل سلیم در تضاد است سبب بالندگی آن می‌شود» (ص ۱۰۲).

بنابراین، اصل دین را نمی‌شود تغییر داد، ولی می‌توان احکام و شعائرش را با توجه به مسائل متغیر دنیای کنونی، در قالبی جدید و سازگار با زمانه عرضه داشت (ص ۱۰۳). این نوگرایی دینی در اسلام را فصل "اجتهاد" را می‌گشاید.

«سنایی و چهار سواق مذهبی (صص ۱۱۷-۱۰۷)، عنوان مقاله سوم کتاب است که با ترسیم چهره سنائی و با ذکر ابیاتی از وی و نیز نظراتی در باب مذهب او آغاز می‌شود. نویسنده، بر یکسان‌نگری این عارف نسبت به شخصیت‌های مورد احترام شیعه و سنی تأکید دارد. او را در زمره کسانی می‌شمارد که به حقیقت دین توجه داشته و از تعصبات فرقه‌ای به دور بود. مؤلف، حکیم غزنین را همانند هر انسان آزاداندیشی از دایره تعصب دینی کاملاً بیرون قلمداد کرده است. از این‌روست که هر چهار خلیفه اسلام و دیگر شخصیت‌های بزرگ سنی و شیعه را پیوسته به یکسان ستوده و هرگز خود را بر سر دوراهی تسنن و تشیع سرگردان نکرده است.

در چهارمین مقاله (صص ۱۶۱-۱۱۹) با عنوان "ایران؛ آرمانشهر اقبال"، اقبال از زبان نویسنده معرفی می‌شود: «اقبال فردی است با ۱۲ شخصیت مستقل، یعنی مردی است فیلسوف، شاعر، اصلاح‌گر، مری، جامعه‌شناس، پایه‌ریز کشوری مستقل، حقوق‌دان، قرآن‌پژوه، ایران‌شناس، زبان‌دان، تاریخ‌دان، و اسلام‌شناس. مجموع این ویژگی‌ها فردیتی پیامبرانه به وی اعطا کرد» (ص ۱۲۱). علاوه بر این، با اشاره به سخنان شریعتی، هرمان هسه و آن ماری شیمل می‌نویسد: «آثار گرانبهائش ما را در عروج فزاینده‌ئی به قلمروی معنویت خود هدایت می‌کند». و به نقل از آن شیمل می‌آورد: اقبال منشوری است بلورین که انوار اندیشه‌اش قلب خواننده آثارش را به آتش می‌کشد.

"بقایای" با اشاره به ناشناخته‌های اندیشه‌های اقبال و مخاطبانی که نتوانستند وی را به درستی فهم کنند، می‌افزاید: «اقبال به ایرانی واقعی نگاه دیگری دارد، اندیشه ایران را بسیار می‌ستاید و وقتی دنیای اسلام را پیش چشم مجسم می‌کند، امتیاز شگرفی در فهم افکار خویش به ایرانیان می‌دهد» (ص ۱۲۳). «اقبال از جمله نوادری است که ایران را به درستی معنا کرد و علما و دانشمندان ایرانی را مایه فخر اسلام و مباهات فرهنگ جهانی می‌داند» (ص ۱۲۵).

نویسنده سپس افزوده‌های اقبال به گنجینه ادب فارسی را برمی‌شمارد و ترجمه این آثار به زبان‌های مختلف را عاملی برای گسترش زبان فارسی می‌داند. وی به تأثیر متقابل فلسفه ایرانی و یونانی بر یکدیگر اشاره کرده و به معرفی آثار او در ارتباط با نام‌داران ایرانی و همچنین نظرات اقبال در مورد سهروردی، زرتشت، غزالی و دیگران پرداخته است. اقبال را فرزانه‌ای کم‌نظیر می‌شمارد که با روی آوردن به زبان فارسی و مطرح نمودن فرهنگ برآمده از آن به مردم جهان، دلیل استواری شد در مایه‌وربودن این فرهنگ و آن زبان (ص ۱۳۰). وی اضافه می‌کند: «آنچه شعر او را ممتاز می‌سازد حرف تازه‌ای است که در قالب‌های کهن می‌ریزد، به سبب همین نوجوئی است که اقبال به‌رغم ستایش شاعران اندیشمند ایرانی، بیشتر تحت تأثیر ساختارهای کلامی آنان است تا مضامین مطرح در دیوانشان.

«میراث فرهنگی؛ داستانی پر آب چشم» (صص ۱۵۶-۱۴۲)، عنوان پنجمین مقاله است که در آن، نویسنده به آثار باستانی و ابنیه‌های تاریخی که طعمه سودجویان و دچار بی‌مهری و بی‌عینیتی مسئولین ذی‌ربط شده‌اند، توجه خاصی مبذول داشته و بر آثار به غارت و یا از یاد رفته تأسف می‌خورد. به تعبیر وی، میراث فرهنگی همان هویت یک قوم است و آنچه مشخصه ما در جهان به شمار می‌آید، همان میراث فرهنگی ماست و بنابراین، بی‌توجهی و کم‌بها دادن به آن، یعنی بی‌هویت کردن خویشتن.

ششمین مقاله (صص ۱۶۶-۱۵۷) با عنوان «فرهنگ ایرانی از دیدگاه اقبال و سهروردی» به مشابهت‌های فکری این دو متفکر بزرگ، می‌پردازد. مشابهت‌های مورد نظر نویسنده، شامل به‌کارگیری اصطلاحات عرفانی و واژگان‌های فرهنگ کهن و سنت ایرانی، ستم‌دیدی هر دو از سوی متحجران وقت، شباهت اسامی آثار (بال جبرئیل و پیام مشرق از اقبال با آواز پر جبرئیل و حکمت اشراق سهروردی) و تمرکز اندیشه هر دو بر کلیت فرهنگ ایرانی است. همچنین اقبال و سهروردی توأمان تأکید دارند که «علاقه به اسلام به معنای قبول شیوه‌های تفکر، نحوه زندگی، رفتارهای اجتماعی و اطوار و آداب زندگی و سنت‌های قومی دیگر نیست».

«سهروردی، قلب بی‌قرار فرهنگ ایران» (صص ۱۹۴-۱۶۷)، مقاله هفتم است که به معرفی سهروردی و تقدم ماهیت بر وجود و اصالت ماهیتی‌پردازد. نویسنده سپس از فرزانه‌گانی که به حکمت اشراق دلبستگی داشتند، نام می‌برد (قطب‌الدین شیرازی، جلال‌الدین دوانی، میرداماد استرآبادی، حاج ملاهادی سبزواری و پیروان آذر کیوان زردشتی).



بقایای سپس به بررسی تطبیقی میان اندیشمندان و نحله‌های فکری غرب و مشابهت‌های مفاهیم به کار برده شده توسط آنان در آثارشان، که بر آمده از اندیشه سهروردی است، می‌پردازد و به اندیشه ارتباط بی‌واسطه با خدا و نیز شناخت مستقیم که سهروردی اشاره می‌کند. جمله پایانی این مقاله، دلنشین و زیباست: «پی‌افکندن حکمت اشراق تلاشی بود آگاهانه به قیمت یک زندگی برای اثبات این پیوند مبتنی بر عقل و عشق» (ص ۱۹۴).

کلمات ملت و امت در آثار اقبال، در *هشتمین مقاله* (صص ۲۰۹-۱۹۵) با عنوان «مفهوم وطن‌خواهی در تفکر اقبال» تحلیل می‌شود و دکتر بقایی تأکید دارد که اقبال را به عنوان فیلسوف، نمی‌توان عاری از احساس وطن‌خواهی دانست و از این‌رو، به تشریح دلایل فلسفی سیاسی این ادعا می‌پردازد که بارزترین آنها، پایه‌ریزی یک کشور توسط اقبال است. به نظر اقبال: «هیچ ملتی نمی‌تواند، گذشته‌اش را کاملاً نادیده بگیرد زیرا گذشته اوست که هویت شخصی‌اش را می‌سازد».

آخرین مقاله بخش اول (صص ۲۲۷-۲۱۱) با عنوان «نظام آرمانی اقبال»، به تحلیل نظام اجتماعی مورد نظر اقبال که ملهم از تعالیم اسلامی وی است، اختصاص دارد: «به نظر وی تقسیم جامعه به گروه‌های عالی و دانی ضدروح اسلام است و هر اندیشه و روشی که منکر چنین شرایط سالم اجتماعی باشد یقیناً مغایر با نظام اجتماعی مورد نظر اقبال است» (ص ۲۱۵). از این‌رو اقبال به تفکر ماکیاولی و تصور او از نظام اجتماعی حمله می‌کند؛ زیرا او مرتبه حکومت را تا الوهیت مطلق ارتقاء می‌دهد. در بخشی دیگر از انتقادی که نسبت به وی از سوی بعضی می‌شود، دفاع می‌کند و می‌نویسد: «برخی نادانسته اقبال را مورد انتقاد قرار می‌دهند و او را متهم می‌کنند به اینکه فاقد حس میهن‌پرستی است حال آن که اگر حقیقت را بخواهیم او برای میهن‌پرستی بسیار ارزش قائل است، منتها میهن‌پرستی‌ای که اصیل باشد و در بطن آن شوینسم و نازیسم پنهان نشده باشد» (ص ۲۱۷).

در نهایت نویسنده معتقد است که «حرف آخر این که این نظام اجتماعی باید نظامی پویا و نواندیش و نوگرا باشد تا بتواند در برابر تغییرات عمده و نیروهای مؤثری که مدام با آنها رویاروست مقابله کند».

دهمین مقاله (صص ۲۴۹-۲۳۳) کتاب ذیل عنوان «آئین‌های پیشوازی نوروژ» پرسش و پاسخی است که از روزنامه یاس نو ویژه نوروژ نقل شده است، از انجام آئین‌های نوروژی، به وحدت ملی تعبیر می‌کند و نوروژ را یکی از استوارترین ارکان هویت ایرانی می‌شمارد.

«نوروز؛ مبارزی همیشه پیروز»، عنوان مقاله (صص ۲۵۸-۲۵۱) بعدی است که در سرمقاله اسفند ۱۳۸۲ روزنامه شرق بوده سنت را تعریف کرده است. وی در این مقاله به تأثیر سنت پرداخته و می‌نویسد: «اگر نیک بنگریم، در پیوند اقوام تأثیر سنت‌ها بیش از زبان است و تأثیر آن در حفظ عنصر همبستگی و وحدت محسوس و ملموس است». دیگر مقاله کتاب گفتگونی است که با عنوان «رمز جاودانگی نوروز» در روزنامه آزاد چاپ شده و در آن به وسعت سنت‌های ملی و عناصر و انگیزه‌های ملی اشاره می‌شود (صص ۲۶۶-۲۵۹).

سومین بخش نوروزی کتاب (صص ۲۷۴-۲۶۷) با نام «نوروز؛ میلاد هویت ایرانی»، نوروز را بخشی از هویت ایرانی دانسته و شاید از این‌روست که معاندان هویت ایرانی، در طول تاریخ، بیش از هر آئینی با نوروز و مراسم وابسته به آن عناد ورزیده‌اند. بنابراین عامل موجودیت این قوم، پیوسته مورد تهاجم مخالفان هویت ایرانی بوده است. در پایان آمده است که «نوروز در واقع سنتی است الاهی که همه عناصر سازنده‌اش با عالم بالا و دستگاه خلقت در پیوند است، به همین سبب گذشت زمان نمی‌تواند از پویائی آن بکاهد» (ص ۲۷۲).

گفتگو با هفته‌نامه امید جوان تحت عنوان «سیزده نوروز؛ منهای اکاذیب، به اضافه حقیقت»، بخش آخرین مباحث نوروزی کتاب است که در باب تغییر نام سیزده‌بدر به روز طبیعت و انتقاد از جزم‌اندیشان و نحوست سیزده و اندیشه‌های وارداتی در این رابطه نوشته شده است (صص ۲۸۴-۲۷۵).

آخرین بخش به نقد کتاب «دفتر عقل و آیت عشق» نوشته غلامحسین ابراهیمی دینانی، که در سال ۱۳۸۴ به عنوان کتاب سال برگزیده شد، با عنوان «خط زنگاری در دفتر عقل و عشق»، اختصاص یافته است.

نقد شکلی

در بررسی شکلی کتاب می‌توان گفت که دو بخش آن از پیوستگی لازم برخوردار نیست. کتاب با پیشگفتاری از مؤلف شروع می‌شود که در سال ۱۳۸۲ به نگارش درآمد؛ اما کتاب در سال ۱۳۸۵ انتشار یافته است. مطول‌ترین مقاله، «غرب‌شناسی و غرب‌اندیشی»، با ۸۱ صفحه و با پیشگفتار دو صفحه‌ای آغاز می‌شود. نمایه نام‌ها و موضوعات در صفحات ۳۱۵-۲۹۹، از ویژگی‌های مثبت این کتاب است. در پایان، شرح مختصری از فعالیت‌های علمی محمد بقایی و فهرست آثار وی درج شده است.



اضافه شدن نقد یک کتاب در انتهای بخش دوم پراکندگی موضوعی و محتوایی را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. زبیده‌تر بود که نویسنده، مقالات بخش اول را که دارای محتوای نزدیکتری به هم هستند، در کتابی مستقل و نقد کتاب ذکر شده را هم در آن چارچوب تنظیم می‌نمود و بحث‌های مربوط به آئین‌های نوروزی را در کتابی جداگانه با محتوای علمی بیشتر و مناسب‌تر و خارج از چارچوب‌های ژورنالیستی عرضه می‌داشت تا تصویر به هم ناپیوسته‌ای نمی‌نشست.

ناشر که چندان هم نام‌آشنا نیست، کیفیت‌های لازم چاپ را در نظر داشته و مجموعاً کتاب اغلاط چاپی چندانی ندارد. در برخی سطور "فلسفه آکوئیناس" درج شده و در برخی دیگر "آکوئیناس" که بهتر بود ناشر محترم (یا ویراستار و مصحح کتاب) در بازخوانی مطلب به این نکته توجه می‌کرد. منابع بهره‌برداری شده و ارجاعات، توسط نویسنده، به صورت پانویس در هر صفحه درج شده است.

صفحه	شعاع	صحیح
۸۴	مطلق	منطق
۱۳۴	فنان	فنا
۲۷۲	هند	دهند

اندکی تغییر در تنظیم و نحوه ارائه مقالات و تعیین تقدم و تأخر درج آنان، به صلابت نتیجه کار می‌افزود؛ برای مثال: بهتر بود، مقاله ششم و مقاله چهارم به صورت یک مقاله و یا در غیر این صورت، به دنبال هم عرضه می‌شدند؛ چون حاوی مطالبی تکراری‌اند و قابلیت ترکیبی را دارند.

نقد محتوایی

تخصص‌گرایی در علوم، از ویژگی‌های روزگار معاصر است. این خصوصیت به ارائه‌کنندگان محصولات علمی این فرصت را می‌دهد که یک موضوع را از ابعاد مختلف و با جزئی‌ترین عنصر آن مورد تفحص و دقت علمی قرار دهند و استفاده‌کنندگان را با این شانس مواجه می‌کند که با ناب‌ترین یافته‌ها تغذیه شوند. از این‌رو، در چنین شرایطی، سه مسأله اصلی که در این کتاب مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته، در زمره مفاهیم و مسائلی است که از ابعاد مختلفی می‌شد با نگاه تخصصی و عمیق‌تری مورد کنکاش قرار گیرد. غرب‌شناسی، از جمله این مصادیق است که در کشورهای اسلامی از زوایای گوناگون و توسط چهره‌های برجسته بررسی شده و در

ایران نیز طی یک صد سال اخیر، منتقدان شناخته‌شده‌ای در این مسأله، با نگاه نقادانه، غور کرده‌اند. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم این امر را نادیده گرفته و حتی درک صحیحی از تحلیل غرب‌زدگی جلال آل‌احمد و یا نقد غرب از منظر اقبال لاهوری نداشته است. در نهایت این نکته به ذهن خواننده رسوخ می‌کند که نویسندگان در مفهوم و ماهیت غرب، غرب‌زدگی و عناصر آن تعمق نکرده و از این مسأله به سادگی گذشته است. موضوع دیگری که نویسندگان را به تأملی ویژه واداشته، اقبال و اندیشه‌های اوست. این در حالیست که به نظر می‌رسد اندیشه‌ها، اهداف و رسالت اقبال در این نوشته مهجور مانده و نویسندگان نتوانسته‌اند آن گونه که باید آن را ارائه دهند. این ضعف برخاسته از عدم شناخت کامل اسلام و نداشتن تحلیل تاریخی - سیاسی از جنبش‌های اسلامی در یک صد سال اخیر است. بنابراین تفکر اقبال لاهوری که نویسندگان اندیشه‌هایش را معرفی می‌کند، با نگرش شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، استاد سید غلامرضا سعیدی و دکتر علی شریعتی متفاوت و متضاد است.

بیشتر مقالات این کتاب شیفتگی به اقبال را به ذهن متبادر می‌سازد و خواننده را به آشنایی بیشتر با این فرزانه اصلاح‌گر ترغیب می‌نماید؛ اما راهی به سوی این مسیر نمی‌گشاید. نویسندگان یکایک آثار او را برمی‌شمارد، آثار متأثر از افکار وی را مطرح می‌کند و بخش‌هایی از آن را به عنوان استدلالاتی برای اثبات مدعی خود استفاده می‌نماید. سومین مسأله مورد توجه نویسندگان، عوامل تأثیرگذار بر هویت ملی است. وی در واقع با نوعی نگاه تعاملی و ارتباطی به مفهوم هویت، در صدد برمی‌آید تا بر بازتابی بودن و تاریخی و فرهنگی بودن آن در جامعه تأکید نماید. نویسندگان از همان آغاز به بررسی دیدگاه‌های متفاوت نسبت به برخی مفاهیم مرتبط و دیدگاه‌های خود می‌نشینند و بنابراین از ابتدا خواننده با دیدگاه‌های او آشنا شده و دچار سردرگمی نخواهد شد.

این کتاب جنبه‌های مختلف جریان‌های روشنفکری ایران را در یک قرن اخیر مطرح می‌کند و به تأثیرپذیری جهان سوم از فرهنگ غرب و نفوذ این فرهنگ بر کشورهای جهان و نیز شیوه‌های مقابله با تهاجم فرهنگی غرب می‌پردازد؛ اما عوامل مؤثر و عرصه‌های تأثیرگذاری آن را به صورت علمی، مستدل و مستند مورد مذاقه قرار نمی‌دهد و استدلال‌های عامیانه و عوام‌پسندی را مطرح می‌کند. بکارگیری اصطلاح غرب‌اندیشی به جای غرب‌شناسی و روی آوردن به سنت‌ها و آئین‌های برآمده از سرزمین خویش، از جمله پیشنهادهای نویسندگان است. همچنین، ضرورت آشنایی بیشتر با فرهنگ ایران‌زمین که موجب هویدایی عظمت آن می‌گردد، از راهکارهای مطرح در



این کتاب است. ارائه راهکارها آنقدر شعارگونه و ضعیف است که راهکارهای عملی و اجرایی از آن استخراج یا استنتاج نمی‌گردد. به علاوه محتوای مطالب مقالات تقریباً یکسان بوده و با جملات متغیر و متفاوت ارائه شده است.

نویسنده، در سراسر کتاب، در پی آن است تا ذهن خواننده را به حقایقی چون فرهنگ و هویت ایرانی و عناصر هویت‌ساز متوجه سازد؛ اما این امر آنقدر سطحی صورت می‌پذیرد که ضعف بینشی نویسنده نسبت به این مفاهیم و رابطه آن با هویت ملی و منافع ملی را به ذهن متبادر می‌سازد.

نقد روشی

به نظر نمی‌رسد برای تألیف اثر از الگوی خاصی تبعیت شده باشد؛ اما از روش‌های تحلیلی و توصیفی کماکان برخوردار است. در نگارش برخی مقالات، نگاه نظری و عامیانه‌ای به کار گرفته شده است. در مقالات ارائه‌شده، از غرب، غرب‌زدگی و غرب‌شناسی، سخن به میان آمده، بدون آنکه از سازوکارهای پژوهش‌های علمی متکی بر فرضیات و الگوهای تحقیقی مختص این گونه مباحث، اثری باشد. نویسنده از عرفان، منطق، فلسفه و عرصه‌های فرهنگی، ناگهان به مظاهر صنعتی پل می‌زند و در واقع، نوشته‌ای ژورنالیستی، حتی بدون رعایت سبک و سیاق این گونه نوشتار، ارائه می‌دهد.

فاطمه صفوی
پژوهشگر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی